

درآمدی به نقش هویت فرهنگی در نظام آموزشی

در حالیکه انسان دوره جدید در غرب با توسعه حیات تکنولوژیک خود بر قلمرو تصرفاتش می‌افزاید، به همان نسبت فزونی و توسعه سیطره، دچار بحران فرهنگی است. این بحران اکنون بیش از غرب جهان سوم را تهدید می‌کند و رفع آن جز با تحقق هویت فرهنگی حاصل نخواهد شد. هویتی که با رجوع به اصل و تجدید عهد تکوین می‌یابد و انقلاب اسلامی جلوه‌ای از این تجدید عهد است.

انسان دوره جدید، بدون وقفه، بر اطلاعات و معلومات خویش نسبت به محیط اطرافش می‌افزاید. این محیط طبیعی که دائماً و به سرعت در حال توسعه بوده اکنون از زمین فراتر رفته و به فضا پیوسته است. به اقتضای وضع کنونی، دامنه تحرک و آگاهی آدمی به طور بی‌سابقه‌ای در ابعاد جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی بسط یافته است. از اینجا آنچه به عنوان یکی از مهمترین ویژگیهای انسان دوره جدید مطرح می‌شود، خصیصه تحرک فکری، اجتماعی و جغرافیایی او است که می‌بایست به مثابه اصلی بنیادی در بررسیهای فرهنگی مدنظر قرار گیرد. اما در دوران پست مدرن¹، سیطره فرهنگ جدید تنها اقلیتی کوچک از عالم بشریت، یعنی کارگزاران و یا کنترل‌کنندگان تحرک و توسعه اجتماعی و اقتصادی به این ویژگی متصف می‌شوند.

در هر حال به نسبتی که بر قدرت مادی انسان افزوده می‌شود به همان نسبت نیز بحران هویت فرهنگی به عنوان حادثترین مسئله کنونی بشر، بر جهان غلبه می‌کند و هرچه بر توسعه طلبی مادی آدمی از طریق سلطه بر طبیعت و بهره‌وری از آن افزوده می‌شود،

سرمقاله

تکوین یافته‌اند . چنانکه ما خود ابتدا به پژوهش و تحقیق علمی خصوصا "در علوم تربیتی پرداخته بودیم و انگیزه‌های درونی ، ما را به این راه کشانده بود ، هرگز مسئله زبان و واژه‌های علمی نمی‌توانست جدا از پژوهش علمی برای ما مطرح شود ، بلکه تکوین این دو باهم ، صورت می‌گرفت بدین معنی که علم و زبان علمی هر دو باهم تکامل می‌یافتند . خلاصه اینکه نارسایی زبان ما در بیان علوم جدید بدین معناست که هنوز نسبتی حقیقی با آن علم و در نتیجه با زبان آن پیدا نکرده‌ایم . این دوگانگی بارشده فرهنگ اسلامی پس از انقلاب ، ما را رویاروی شکافی عمیق قرار داده است .

موضوعی که باید بدان توجه داشت این است که " علم جدید " با ویژگی رشد سریع و روزافزون ، در قلمرو زبانی ، فرهنگی تاریخی و فلسفی دیگری تکوین یافته و با شکسته شدن مرزهای فکری و فرهنگی و به جهت نسبت و رابطه‌ای که با این قلمرو و حوزه‌ها پیدا کرده‌ایم ، خواهان این علم و در نتیجه نیازمند و خواهان زبان آن شده‌ایم . حال زبان ما می‌باید پاسخگوی نیازهای ما در بیان " علم جدید " باشد .

دکتر کمال درانی

رئیس دانشکده علوم تربیتی

نشریه علوم تربیتی

در حل مشکلات و معضلات روابط انسانی عاجزتر می‌گردد. ضمناً "همین انسان به ظاهر آگاهتر از همیشه، نمی‌داند به کجا می‌رود و به همین جهت نیز قادر به کنترل بحران فرهنگی و اجتماعی دائم‌التزایدی که در اثر این تحرک پیدا آمده است نمی‌باشد. بر همین اساسی، هویت فرهنگی انسان به عنوان یک موجود اجتماعی با همه امکانات بالقوه و بالفعل و خطراتی که در سر راه خویش دارد، به مثابه مسئله اصلی مطرح است.

منظور از فرهنگ در اینجا حافظه و وجدان قومی است که به واسطه آن یک جامعه، گذشته را به حال، و حال را به آینده متصل می‌نماید و از سوی دیگر بی‌انگترتفاوتهای اجتماعی و تمدنی است.

تذکر این نکته اساسی لازم است که تحقیق و جستجوی هویت فرهنگی به عنوان یک اصل، در افق سیرتاریخی فرهنگ و تمدن بشری ممکن می‌گردد. چرا که بازگشت به هویت فرهنگی، بی‌آنکه با توقف در دستاوردهای کهن فرهنگی مشتبه شود، یک عامل توانمند و همیشه در حال احیاء است از اینجا هویت فرهنگی با تجدید عهد تحقق می‌یابد بی‌آنکه صورت تجربیات قدیم تکرار شود. هویت فرهنگی بیش از پیش به منزله شرط لازم تکامل حقیقی افراد، گروهها و ملتها مطرح است. چرا که این هویت موجب احیا و انسجام خواسته‌های جمعی و موجب توانمندی منابع و نیروهای درونی و نهایتاً "عمل گروهی گردیده و بدینسان تحرک و عمل جمعی به تغییر، و تغییر حاصله، به خلاقیت مبدل می‌شود.

بعلاوه هویت فرهنگی مجموعه‌ای ثابت و غیرمتغیر خصیصه‌های فرهنگی نیست. بلکه مجموعه‌ای توانمند و متحول از روابط حیات اجتماعی است. بر همین اساس، ویژگی فرهنگی در مقام عامل تحرک اجتماعی، در یک جامعه گاهی در مفهوم مقاومت، و گاهی تائید و تاکید عمل کرده و به صورت سمبل یک مبارزه منفی و یا طلب حریت و آزادی سیاسی - فرهنگی تجلی می‌نماید در کشورهای جهان سوم، تائید و تاکید هویت فرهنگی، اساساً "منطبق بر لحظه رویارویی با روابط اجتماعی استعماری به نیت حذف آن است. بر همین اساس تائید و تثبیت آن می‌بایست در "مواجهه تمدنها" ظاهر گردد.

نقش هویت فرهنگی

نظم فرهنگی حاکم بر جهان امروز، فرهنگها و تمدنهای بشری را به مرحله‌ای فاجعه‌آمیز می‌کشاند. و تاریخ بشر گویا و مؤید این است که تنها و همیشه وجود فرهنگها و تمدنهای متفاوت و تماس و برخورد آنها بایکدیگر عامل پیدایش تمدنهای بزرگ و پیشرفت همه‌جانبه بشر بوده است.

برای تأیید و تثبیت تفاوت‌های فرهنگی، شناخت تاریخ الزامی است. باید بدانیم از کجا آمده‌ایم و اسم غالب و حاکم بر ادوار تاریخی را درک کنیم.

هر ملت و جامعه‌ای، تاریخی دارد که در آن تاریخ و با آن تاریخ هویت خاص خود را پیدا می‌کند. فراسوی آنچه که به‌عنوان رویدادهای تاریخی گذشته مطرح می‌شود، از عناصر اساسی تشکیل‌دهنده هویت یک جامعه، رابطه‌ای سمبلیک است که یک جامعه با تاریخ خویش دارد.

اصولاً، انسان موجودی تاریخی است. موجودی تاریخی - فرهنگی که خود را با سه ساحت زمانی پیوند می‌دهد تا هویت خاص خود را بازیابد.

- او خویشتر را با گذشته خود ارتباط می‌دهد، و به‌ریشه‌ها و تاریخ خود برمی‌گردد. به عبارت دیگر، همواره پرسش از مبداء حیات تاریخی - فرهنگی خود می‌کند.

- او خویشتر را با حال خود ارتباط می‌دهد، یعنی از چرایی و چگونگی زندگی پرستش می‌کند، اینکه چگونه و با چه چیزی، و با چه ارزشها و معیارهایی زندگی کند. به عبارتی دیگر در مقام درک چگونه بودن است.

- او خویشتر را با آینده ارتباط می‌دهد. یعنی آنچه که باید انجام دهد و آنچه که باید بشود، به عبارتی دیگر چگونه شدن را.

بنابراین، برای آنکه حالت فعلی درک شود و آینده ترسیم گردد، در مرتبه اول می‌بایست نوع رابطه با گذشته و ریشه‌ها معین گردد، تا هویت فرهنگی که حامل حافظه جمعی است تحقق یابد. قطعاً، بدون قرارداد خود در مقابل آینده نمی‌توان خود را در رابطه با حال قرار داد. برای بودن می‌بایست در حال شدن بود و بالاخره، انسان نمی‌تواند منشاء تحولات تاریخی باشد مگر اینکه اسم و روح حاکم بر زمان خویش را درک کند.

در دوره جدید، تجارب کشورهای جهان سوم خصوصاً " کشورهای افریقایی تا به امروز گویای روشن خطر و فاجعه‌ای است که بشریت را تهدید می‌کند. یکی از جلوه‌های استعمار

نشریه علوم تربیتی

نو که کمتر به آن توجه شده و جهان سوم طعم تلخ آن را چشیده است، آشفتنگی و پریشانی است که استعمار نو در حافظه جمعی این جوامع ایجاد کرده است این پریشانی با القاء دیدگاههای تاریخی استعماری حاصل شده است. هنگامی که تاریخ به نفع استعمار دستکاری و تحریف می شود، سیر جامعه از حالت توحش به تمدن و از تمدن به توحش با ارزشهای جدید تبیین می شود. در این جهت نظام آموزشی به عنوان وسیله مناسبی در دست استعمار عمل کرده و علم تاریخ استعمارزده و کتابهای تاریخ در مدارس تجلی تصویر دستکاری و تحریف شده گذشته یک ملت می گردد.

در حال حاضر اکثریت پژوهشگران و محققین علوم جدید و مدیران دولتی و بخش خصوصی کشورهای جهان سوم در نظام آموزشی غرب تربیت شده اند، هر چند اراده آنان متوجه تفاوت های فرهنگی خویش با تمدن غرب باشد، تبلور اندیشه و ضمیر ناخود آگاه آنان نمی تواند از روح تمدن و فرهنگ اروپایی و آموزش های آنان متأثر نباشد. از اینجا است که حمیدو خان در کتاب سرنوشت مبهم می نویسد:

"توپ اروپائیهها بدنها را اسیر و مدرسه شان روانها را قبضه می کند." ^۱

بدین ترتیب، روابط جاری بین جهان سوم و اروپا، با انطباق تصویر دیگری بر خود، متأثر از آموخته هائی است که در قالب نظام آموزشی به جهان سوم منتقل شده است. با این وجود باید معترف بود که نظام های آموزشی وارداتی و استعماری به تدریج با بیداری ملت ها جای خود را به نظام های آموزشی مستقل و مبتنی بر فرهنگ خودی می دهد. آنچه در اینجا اساسی است و می بایست مدنظر قرار گیرد، چگونگی روند جایگزینی است و اینکه چگونه نظام آموزشی، خصوصا "دانشگاه به عنوان متولی برنامه ریزی و طراح نظام آموزشی کشور می بایست نقش خویش را ایفا کند. " مسلما " چیزی اسارت بارتر از نیازهایی نیست که از سوی مدارس و مراکز آموزشی - فرهنگی کشورهای اروپایی پاسخ داده شود." ^۲

1- Cheik Hamidou Kane L'aventure ambigué,

PARIS , 1982 , P.6.

نقش هویت فرهنگی

اگر چنانچه به گذشته برگردیم و نظری گذرا به نظامهای آموزشی و محتوای آن بیفکنیم متوجه خواهیم شد که اصولاً " آنچه در این نظامها و کتب محور و حاکم بوده، داده‌های علمی و دستاوردهای آن در قالب تفکر و ارزشهای فرهنگی اروپایی است. و چنانچه اصلاحاتی در این زمینه صورت گرفته باشد، تحقیقاً " بر داده‌ها و هویت فرهنگی خودی و بر محور ارزشها و فضیلتها و واقعیت‌های فرهنگی اصیل مبتنی نبوده است.

لزوم یک انتظام جدید آموزشی - فرهنگی بر مبنای ارزشها و فضیلت‌های خودی هر اندازه با اهمیت جلوه نماید، نمی‌تواند بدون توجه به گذشته جامعه و بدون فسخ ارتباط زبون‌اندیشانه با غرب و گذشت از غربزدگی صورت پذیرد. تا زمانیکه در کتب آموزشی ما غرب در قلمرو دانش، " کاشف جهان هستی " و " مرکز ثقل جهان " معرفی می‌شود، خودآگاهی و اعتماد به نفس و طلب حریت و رهائی از سیطره تفکر استعماری امکان پذیر نخواهد بود، چرا که مفهوم " غرب کاشف علم و جهان " تداعی کننده نفی دیگر فرهنگها و تمدنها است.

آنچه که باید در برخورد و تماس فرهنگی با غرب مورد توجه و دقت قرار گیرد تفکری است که غرب‌مداری را در قالب علم و تمدن در جهت تضعیف فرهنگها و تمدنهای دیگر تولید و منتشر می‌کند.

روشن است که دانش و شناختی مجرد و عاری از فضای فرهنگی که علم و دانش در آن تکوین یابد، وجود ندارد. رابطه بین دانش و نظام ارزشی همیشهرابطه‌ای نزدیک بوده، و این رابطه از طریق آموزش تاریخ همواره تحکیم یافته است.

فرد در روند فراگیری علوم جدید، شاید به سختی اجزاء انتزاعی علمی را بخاطر بسپارد، اما آنچه که به عنوان نظام ارزشی ایده آل همراه با علوم به فرد ارائه می‌شود به سرعت در ضمیر ناخودآگاه وی منعکس می‌شود. از اینجا همواره هریک از مباحث علوم جدید، یک نظام ارزشی و ایده آل منطبق بر ساحت فکری آن علم متجلی می‌گردد که بطور ناخودآگاه رابطه‌ای هماهنگ بین " علوم " و نظام ارزشی ایده آل برقرار می‌کند و همراه با تعکسر " توسعه اقتصادی و اجتماعی " و سلطه‌مداری استقرار می‌یابد، و تبیین عقلایی و منطقی

نشریه علوم تربیتی

آن نیز اساس ملاکهای "علمی و عینی" تفکر پوزیتیویستی^۱ و نو پوزیتیویستی^۲ مطرح می‌گردد. جستجوی هویت فرهنگی در اینجا نه به عنوان یک فرضیه، بلکه به منزله تنها توجیه مثبت یک تحرک تاریخی جهانی که فردای روشن را ترسیم می‌کند، راهی در مواجهه با نظام مسلط غرب فراروی ما قرار می‌دهد. کلید فهم این راه که در نظام ارزشی جدیدی متجلی می‌شود - با محتوایی سمبلیک - که به مفهوم پیشرفت داده می‌شود، و آن عبارتست از روند و نیرویی که بدون وقفه جوامع انسانی را به سوی خوشبختی و سعادت سوق می‌دهد. در مقابل این پیشرفت که در نظام ارزشی جدیدی به پیدایی می‌آید، و حاصل تمدن و فرهنگ معنوی بشری است، پیشرفتی قرار می‌گیرد که اروپا تنها مولد و دارنده و بیان‌کننده آنست و آن را می‌توان مترادف بسط سلطه و امپریالیسم تلقی کرد.

نکته اساسی دیگری که باید متذکر آن بود این است که دانشها، روشها و جهان بینی‌ها می‌بایست در ساحت وجودی خویش ادراک شوند، تا تطابق بین علم و مدل‌های ارزشی ایده‌آل متبلور گردند. هردانش و علمی منطبق بر تاریخ و حوزه فرهنگی خویش است که توسط مفاهیم و زبان همان حوزه بیان می‌شود. بنابراین تا حوزه فرهنگی و جهان‌شناسی و زبان آن حوزه درک نشود، علم و دانش آن حوزه و مرتبه‌ای که آن حوزه از مراتب شناخت، به خود اختصاص داده است، تفهیم نخواهد شد.

در جهت نوسازی و تبلور علمی جامعه و بازگشت به منابع و نیروهای درونی جامعه و به حرکت درآوردن آن در جهت مطلوب، می‌بایست آنچه که در درون وی، به عنوان "غریبه" ساکن گردیده، همچون عادت‌ها، سمبل‌ها و اسطوره‌ها، ریشه کن شود. فراغتی که طبیعتاً "باشدیدترین دردها همراه خواهد بود، و دانشگاه و نظام آموزشی در این "زایش" فرهنگی نقش اساسی را ایفا خواهد کرد^۳.

۱- Positivistic منسوب به Positivism (مذهب تحصلی) فلسفه‌ای که تنها واقعیت محسوس را موضوع دانش می‌داند و دانش را به علم تجربی محدود می‌کند و هرگونه کوشش برای پاسخ دادن به پرسشهایی ورای حوزه تجربه علمی مادر حوزه دین و متافیزیک، را باطل می‌داند.

۲- جریانه‌های مختلف تفکر نو پوزیتیویستی باعث منطقی‌دریاب قضا یا از همان اصول پوزیتیویستی دفاع می‌کنند. مثلاً "نو پوزیتیویست‌های" حلقه‌وین "ویاران‌شان می‌کوشند با اصل تحقیق‌پذیری تجربی بی‌معنایی قضایای سفی‌واژانجا مبادی و مسائل تفکر دینی را به اثبات رسانند. به زعم آنان تنها راه شناخت حقیقت تجربه حسی است.

۳- مقاله حاضر چنانکه از عنوانش پیداست درآمدی است بر مباحث بنیادی نظام آموزشی فصول اصلی و بعدی آن، طی مقالاتی در شماره‌های آتی نشریه به چاپ خواهد رسید.